

دیروز «سیا» امروز به تروریست‌های خطرناکی مبدل می‌شوند، که آمریکا بایستی فداکارانه رسالت نجات بشریت را در برابر خطر حمله‌ی آنان به دوش بگیرد! این چنین است که افغانستان به اشغال نظامیان آمریکایی در می‌آید و حکومتی دست نشانده در این کشور به قدرت می‌رسد، تا واژه‌ی مستعمره را بار دیگر در اوایل قرن بیست و یکم زنده کند؛ و بلافاصله پس از آن، کشتار مردم عراق برای تصاحب چاه‌های نفت، به دست شرکت‌های نفتی آمریکا، تدارک دیده می‌شود. اما این جنگ سلطه را پایانی نیست. اوضاع جهان با تصور اولیه‌ی جنگ افروزان، تفاوتی فاحش دارد. امروز، احساسات ضد امپریالیستی در سراسر جهان شعله ور گشته و دیگر جنگ با تروریسم نمی‌تواند پرده‌ای باشد برای پنهان ساختن چهره‌ی واقعی اشغال گران عراق.

اما هم زمان با این تحولات بین المللی، در جامعه‌ی ما چه می‌گذرد؟ بی شک رژیم جمهوری اسلامی، نظامی سرمایه داری است؛ حکومت فرزندان بازار بر مردم! اما نه مناسب برای جا افتادن در نقشه‌ی جهانی سازی امپریالیسم. اگرچه امروز تمامی زاینده‌های چپ و راست این رژیم به ضرورت مطابقت اقتصاد با سیاست‌های امپریالیسم رسیده‌اند، اما برای گرفتن امتیازات بیشتر از طرف مقابل، تعلل می‌ورزند. آنان در حالی که در تدارک ایجاد زمینه‌های لازم برای حضور شرکت‌های خارجی در کشور هستند، چشم به موازنه‌ی قوا در سطح بین المللی دوخته‌اند و هر بار موضع خود را به سوی کفه‌ی سنگین‌تر می‌چرخانند.

برای آمریکا در خاورمیانه، ایران حلقه‌ی سوم زنجیر است. اما اتخاذ نوع سیاست برخورد با رژیم جمهوری اسلامی به قاطعیت «جنگ در افغانستان و عراق» نیست. هم آمریکا و هم رقبای اروپای‌اش تمایل دارند در آرامش با سران رژیم وارد معامله شوند و گه گاه برای سر به راه گشتن این کودک شیطان، گوشی از وی بپیچانند، اما نه حمله‌ی نظامی به آن، هم چون عراق و افغانستان. دیر یا زود این روابط حسنه شکل می‌گیرد و حکومت پس از چانه زنی، سیاست نورمالی در جهت تامین منافع اقتصادی امپریالیسم اتخاذ خواهد کرد.

حال با توجه به اوضاع خارجی باید به بررسی عوامل داخلی بپردازیم. امروز، طبقه‌ی کارگر ایران در وضعیت بسیار اسف باری به سر می‌برد؛ در یکی از غیر دموکراتیک ترین سیستم‌های سرمایه داری، از حداقل حقوق انسانی بی بهره است و در اختناق جمهوری اسلامی، پاسخ کوچک ترین اعتراض را با گلوله می‌گیرد. و حال با سیاست‌های نوین جمهوری اسلامی، اگر چه از ابتدای ظهور اولین نشانه‌های چرخش این رژیم به هم سوئی با امپریالیسم، نظیر تلاش‌اش برای عضویت در سازمان تجارت جهانی و در پی آن روند خصوصی سازی، آثار سوء این سیاست را متوجه خود دیده است، اما در فردای آشتی کنان، مسلماً تضاد این طبقه با سرمایه بسیار حادث‌تر از سابق خواهد گشت.

هم زمان با دگردیسی سرمایه داری حاکم، جنبش کارگری ایران نیز در حال تولدی دوباره است، گرچه به آهستگی. و به نظر من، نمی‌توان برای این جنبش مرزبندی موقعیت تدافعی یا تهاجمی را به کار بست؛ چرا که در نبرد با سرمایه داری ناقص الخلقه‌ی حاکم بر جامعه، خواه یا ناخواه دفاع در برابر حمله‌های رژیم، به تهاجم منجر می‌شود. امروز برای فعالین کارگری مسلم شده است، که نمی‌توان با سرمایه داری جمهوری اسلامی بر سر میز مذاکره نشست و چای نوشید و به نفع طبقه‌ی کارگر امتیازاتی به دست آورد! هر چند انگشت شمار، گرایش‌های مستقل از دولت و احزاب موجود در درون طبقه‌ی کارگر، با درک ضرورت سازمان دهی طبقه‌ی کارگر در برابر تهاجمات پیاپی «سرمایه داری وطنی» و نیز امپریالیسم حامی آن، اقدام به تشکیل هسته‌های مخفی مبارزه کرده‌اند و مهم این که جهت گیری رادیکال دارند. برنامه ریزی این گرایش‌های رادیکال برای دخالت در مسایل کارگری، این

دانش مندان علوم در برخورد با پدیده‌ها، آن‌ها را در دو دسته تقسیم بندی می‌کنند: سیستم‌های باز و سیستم‌های بسته. یک سیستم بسته کاملاً ایزوله است و تنها پدیده‌هایی بر آن اثر گذارند، که در درون دایره‌ی بسته‌ای قرار بگیرند که فرضاً به دور این سیستم رسم می‌کنند. اما در مورد سیستم‌های باز، پارامترهای موثر همانند یک سیستم بسته محدود نیستند. در کنار عوامل داخلی، محرک‌های خارجی نیز حضور پویا دارند و بنابراین، شناسایی این پارامترها و کشف ارتباط منطقی میان آنان، پیش نیاز ارائه‌ی یک تحلیل صحیح از موقعیت سیستم است.

بر اساس تعریف بالا، من معتقدم که جهان ما هم چون سیستم بسته‌ای است که شامل تعداد بی شماری از سیستم‌های باز می‌باشد، به طوری که هر یک از این اجزاء با یک دیگر در ارتباطی مداومند. در عصر ما، مرزهای جغرافیایی هیچ گاه معنای استقلال همه جانبه‌ی سرزمین‌ها را از یک دیگر ندارند. دیگر قاره‌ای برای کشف نمانده و بشر تقریباً به سراسر دنیا سرک کشیده است و تمامی این افتخارات را مدیون علمی است، که در مدت یک قرن به اندازه‌ی کل تاریخ بشریت پیش رفت کرده است. اما با این وجود، بشر در آستانه‌ی هزاره سوم از میلاد مسیح هر روز بیش از دیروز در باتلاق بربریتی فرو می‌رود، که نتیجه‌ی مستقیم سلطه‌ی نظام سود و سرمایه بر جهان است. پیش رفت علم در روزگار ما بیش از آن که در خدمت آسایش بشریت باشد، در حفظ مناسبات تولیدی سرمایه داری به کار می‌رود و به همین علت است، که ما به هیچ عنوان متمدن‌تر از آن انسان‌هایی نیستیم که در هزاره‌های پیشین زیسته‌اند!

اما این پاسخ سؤال شما نیست! جواب در خواب‌هایی نهفته است که امپریالیسم – و به ویژه آمریکا – در طول چندین دهه‌ی اخیر برای جهان ما دیده و حال به منظور تغییر آن دست به اقدام زده است. رویای جهانی تک قطبی که در آن میلیاردها انسان زیر چکمه‌ی ارتش امپریالیسم و در خدمت منافع اقتصادی آن، چرخه‌ی دیوانه وار تولید – مصرف را در جا بزنند.

یک کره‌ی جغرافیایی را که در دست بچرخانیم، سرزمینی را نخواهیم یافت که از سیاست‌های سلطه طلبانه‌ی امپریالیسم در امان باشد. مدت‌هاست که آمریکا برای عبور از گرداب بحران تازه‌ای که در سال‌های اخیر در آن دست و پا می‌زند و نیز رویای مصونیت ابدی از افول اقتصادی، با تکیه بر قوای نظامی برتر خود، تدارک سلطه‌ی همه جانبه بر جهان را می‌بیند و البته خاورمیانه‌ی گزینشی شماره‌ی یک برای آغاز این سیاست است. سلطه بر بزرگ ترین ذخایر نفتی جهان می‌تواند آمریکای بحران زده را در مقابله با رقبای احتمالی آینده شکست ناپذیر سازد و به همین علت است، که دست آموزهای

واقعیت را محرز می‌کند که جنبش طبقه‌ی کارگر ایران، نه از روی استیصال هم چون سال‌های گذشته، که با اعتماد به نفس وارد میدان گشته است.

بزرگ‌ترین نقطه‌ی ضعف امروز جنبش کارگری ایران، نبود تشکیلاتی منسجم به منظور متحد ساختن فعالین کارگری حول برنامه‌ی انقلابی است که به پراکندگی نیروهای مبارز کارگری خاتمه دهد و شبکه‌ی ارتباطی قوی‌ای میان بخش‌های مختلف کارگران به وجود آورد و در نتیجه، قادر به سازمان‌یابی کارگران باشد؛ نقاط قوتی هم وجود دارد، که نمی‌توان منکرشان شد. از جمله، تجربه‌ی شوراها‌ی کارگری در اوایل انقلاب و اعتصابات و حرکت‌هایی که گرچه خودجوش صورت می‌گیرند، اما با طرح مطالباتی ویژه – هم چون کنترل کارگری – گواه بر پتانسیل بالای این جنبش هستند.

در بخش دوم از پرسش شما، باید بگویم که از نظر من چندین عامل اصلی در عدم موفقیت جنبش طبقه‌ی کارگر دخیل‌اند. این که طبقه‌ی کارگر ایران در حفظ بسیاری از دستاوردهای گران‌بهای انقلاب ۵۷ ناموفق بوده و یا حاصل مبارزات و جان‌فشانی‌های او در بیست و پنج سال حکومت جمهوری اسلامی بسیار ناچیز است، منحصرًا مربوط به یک عامل نیست. نخستین علت، ماهیت غیر دموکراتیک رژیم است که کم‌ترین اعتراضات کارگران را با گلوله پاسخ می‌گوید. کشتار وحشیانه‌ی کارگران خاتون‌آباد، جدیدترین نمونه‌ی سیاست سرکوب حکومت جمهوری اسلامی است، که از همان فردای پیروزی انقلاب ۵۷ بر علیه طبقه‌ی کارگر و رهبران آنان به کار بسته است؛ که البته حال با تلاش‌اش برای هم سو شدن با موازین سرمایه‌ی جهانی، و هم زمان هر چه بیشتر ناتوان شدنش، دیگر قادر به ادامه‌ی روند سابق نیست.

امروز، رژیم جمهوری اسلامی می‌داند که برای پذیرفته شدن در نهادهای امپریالیستی بایستی به افکار عمومی جهان بها دهد و از خشونت عریان بپرهیزد. نشانه‌های این سیاست را می‌توانیم در نوع برخورد رژیم با مساله‌ی اول ماه مه در سقز مشاهده کنیم. بی شک در گذشته چنین حرکت‌هایی با قتل عام فعالین کارگری هم راه می‌شد. اما امسال می‌بینیم که نهایت واکنش رژیم، دستگیری علنی کارگران است که با فشارهای بین‌المللی و ادار به عقب نشینی و آزادسازی دستگیرشدگان می‌شود و یا در ادامه، دادگاه کارگران با جمع‌آوری میلیون‌ها امضا از متحدان بین‌المللی طبقه‌ی کارگر به تعویق می‌افتد.

آن چه از جنبش کارگری ایران – پس از ضربات مهلک گذشته – باقی مانده، برای شکوفایی دوباره نیازمند همت بالای پیش‌روان کارگری و گذشت زمان است؛ چرا که اختناق حاکم بر طبقه‌ی کارگر به متلاشی شدن چپ، پراکندگی مبارزین، گسست نسل جدید کارگران جوان از کارگران پیش‌کسوت که در انقلاب ۵۷ حضور فعال داشتند، و... منجر گشته است.

عامل دوم، خیزش رژیم با پوشش نهادهای کارگری در میان طبقه‌ی کارگر است. در حکومت پهلوی، مرزبندی مشخصی میان کارگر و بورژوا و دولت حامی آن وجود داشت. اما دولت مردان جمهوری اسلامی بلافاصله پس از سرقت انقلاب و در راستای تثبیت آن، علاوه بر خشونت عریان رژیم سابق، از ابزار سرکوب مضاعف دیگری نیز بهره بردند.

عوامل رژیم، با معاونت گرایش‌های مماشات‌جو و رفرمیست کارگری، اقدام به تشکیل نهادهای وابسته‌ای چون «خانه‌ی کارگر»، «شوراها‌ی اسلامی»، «انجمن‌های اسلامی» و... کردند و با اسم طبقه‌ی کارگر و حتا استفاده از رهبران آنان، مدت‌ها راه جنبش را مسدود ساختند. اما امروز چهره‌ی واقعی این آفات جنبش بر کارگران کاملاً آشکار گشته است، به طوری که در تظاهرات‌هایی که این سازمان‌ها تدارک می‌بینند، کارگران بر ضد خود این نهادها شعار می‌دهند و بسیاری از سازمان‌های

کارگری کشورهای دیگر نیز آنان را به رسمیت نمی‌شناسند. عامل سوم (و مهم‌ترین از لحاظ سیاسی)، در بدنه‌ی خود جنبش کارگری حضور دارد و آن نقش پیش‌روان کارگری است که گرچه در موضع مماشات‌جویانه با سرمایه‌داری قرار ندارند و سلسله اقداماتی در مبارزه با دو عامل اول را نیز در کارنامه‌ی خود دارند، اما به دلیل عدم تجربه و ضعف تئوری، موفق به سازمان‌دهی نیروهای مبارز کارگری در یک تشکیلات منسجم و حول برنامه‌ی مشخص و مدون نگردیده‌اند. در این مورد بیش‌تر توضیح می‌دهم.

کارگر پیش‌رو نه تنها ادراکی بی‌نظیر دارد برای حس رنجی که متوجه‌ی طبقه‌ی است که به آن تعلق دارد، بلکه ذهن‌پویایش در برابر این ستم هرگز مغلوب نمی‌گردد و برای بازگون ساختن نظام استثمارگر لحظه‌ای از پای نمی‌نشیند. او در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه نظام سرمایه‌داری، مغز متفکر ارتش انقلاب است و بنا بر شرایط و موقعیتی که جنبش را در بر گرفته است، مسیر مبارزه را هدایت می‌کند و تئوری را در عمل به آزمایش می‌گذارد و بهترین شیوه را بر می‌گزیند.

جایگاه کارگر پیش‌رو در نوک پیکانی است، که نیروی انقلاب به سوی سرمایه‌داری نشانه رفته است. و بدین سبب، او موظف است پویایی خویش را هرگز از دست ندهد. همان گونه که متخصصان عصر ما به طور مداوم مجبورند تخصص خود را به روزرسانی کنند، تا کارایی علم خویش را از کف ندهند، یک کارگر پیش‌رو نیز بایستی همواره خود را به سلاحی مجهز سازد که متناسب با شرایط روز باشد. در غیر این صورت، خصلت پیشاهنگی خود را از دست داده و اسیر سنت می‌شود. در این حالت، چنین کارگری نه تنها انقلاب را راهبر نیست، بلکه به احتمال بسیار آن را به بی‌راهه سوق خواهد داد. حضور دو دسته همواره مایه‌ی درجا زدن و گاه حتا سقوط جنبش کارگری به عقب بوده است:

روشن‌فکری که شب و روزش را پشت درهای بسته به بافتن تئوری‌هایی می‌گذراند، که هرگز از روی کاغذ قدم فراتر نمی‌گذارد. و کارگر سنت‌زده‌ای که به طور ناآگاه چون بختک بر پیکره‌ی جنبش چنگ می‌اندازد، تا آن را از حرکت بازدارد؛ که این دومی به مراتب خطرناک‌تر است به حال جنبش کارگری، چرا که آن روشن‌فکر دور از توده، ارتباط چندانی با کارگران ندارد و در بدترین حالت نیرویی را که می‌توانست در خدمت جنبش به کار رود، به هدر می‌دهد. اما آن کارگر سنت‌زده‌ای که توهم پیش‌رو بودن و در نتیجه رهبری نیروی انقلاب را دارد، با حضور مستمر در میان کارگران، بدل به آفت انقلاب می‌شود؛ آفتی که ممکن است درخت تناور جنبش را از پای در آورد.

کارگر سنت‌زده در گذشته می‌ماند، تارهایی به دور خویش می‌تند که پس زدن شان به دشواری امکان‌پذیر است. او تنگ‌نظرانه جنبش کارگری را قلمرو امپراطوری خود احساس می‌کند و به همین علت، نیروهای جوان و تازه‌نفسی را که به صف مبارزان می‌پیوندند، رقیب خویش می‌پندارد.

اما این گذشت زمان نیست که او را از پیش‌روی به کارگر «پس‌رو» نزول می‌دهد، بلکه انجمادی که این کارگر خود بر فکر خویش تحمیل ساخته است، عامل اصلی سنت‌زدگی وی می‌باشد. او این نکته‌ی مهم را نپذیرفته، که برای پیش‌رو بودن همواره باید در زمان رشد کرد، با شرایط تصمیم‌گرفت و جنبش را رهبری کرد. او حتا متوجه نیست جایی که روزی آن‌جا در مقام پیش‌روی ایستاده بود، روز دیگر جایگاه هزاران کارگر دیگر خواهد شد و پیش‌رو موظف است از این سطح فراتر رود و در غیر این صورت، دوره‌ی پیش‌روی خود را به اتمام رسانده است.

پیش‌کسوت تنها به انتقال تجارب گذشته می‌پردازد، نه حس مالکیت بر جنبشی را که هرگز تیول هیچ کارگر پیش‌روی – با هر سابقه‌ی مبارزاتی



و هر درجه از ایجاد شبکه‌ی ارتباطی _ نخواهد گشت؛ چرا که نیروی تازه نفس کارگران جوان انقلابی برای ورود به میدان مبارزه، نیازمند دیگران نیست. این نیروی عظیم هم چون جانی تازه بر روح جنبش خواهد دمید و رشد آن را به هم راه خواهد داشت. پیش رویی که در گذشته میخ کوب گشته، به بوروکرات تبدیل می‌شود. در مواجهه با چنین وضعیتی، این کارگران تنها یک راه پیش روی دارند، یا بر پادشاهی خویش مصر باشند و اخلاص ورزند، یا این توهم را بشکنند و از قیم مآبی کناره گیرند.

به نظر من، پیش رو کارگری بایستی برای پیش برد مبارزه، تاکتیک‌های مناسب هر لحظه را برگزیند؛ اوضاع را بسنجد و بر اساس موقعیت جنبش، مبارزات خود را آرایش دهد؛ چرا که نظام سرمایه داری، سیاست‌های استثمارگرانه‌ی خود را در زمان و مکان تعیین کرده و تغییر می‌دهد. علاوه بر این، تربیت و ایجاد زمینه برای رشد خلاقیت و استفاده از پتانسیل بالای نیروهای جوان در طبقه‌ی کارگر، یکی از

مهم‌ترین وظایف پیش رو کارگری است که متأسفانه در این مورد اهمال بسیار شده است. راه عبور از این بحران، رفع نقطه‌ی ضعفی است که در ابتدای این بخش به آن اشاره شد: تشکیل حزب پیش تاز انقلابی.

من معتقدم، که با توجه به تحولات خارجی و داخلی و نیز تجربیات دوپست ساله‌ی جنبش کارگری در سطح جهان، ضرورت امروز طبقه‌ی کارگر، حزبی متشکل از کارگران پیش رو و روشن فکر متعهد به طبقه‌ی کارگر است، که در پی کسب مطالبات صنفی و سیاسی کارگران به سازمان دهی آنان می‌پردازد. این حزب، تشکیلاتی مسلح به تئوری انقلابی مارکسیستی است که از میان طبقه‌ی کارگر برخاسته و رهبری واقعی جنبش کارگری علیه نظام سرمایه داری را به دست دارد. اما آیا این حزب امروز وجود دارد؟

نه! البته که وجود ندارد و مسلماً فردا نیز ساخته نمی‌شود. حزبی با خصوصیات بالا، در شرایط حاضر در یک روز متولد نمی‌شود. پراکندگی و افتراق میان فعالین کارگری، دست‌های جنبش را بسته است و از طرف دیگر، ضعف تئوریک در کارگران پیش رو راه را مسدود کرده است. به نظر من، قبل از بحث بر سر حزب بایستی پیش زمینه‌ی آن را تدارک دید، که عبارت است از یک اتحاد عمل میان گرایش‌های مختلف کارگری برای سازمان دهی فعالیت‌های مشترک ضد سرمایه داری و هم چنین بحث و تبادل نظر در مورد چگونگی ایجاد تشکیلات کارگری.

در این اتحاد عمل، گرایش‌های مختلف کارگری با رعایت اصل دموکراسی کارگری و حق گرایش برای تمام نظرات شرکت می‌کنند و به سخن دیگر، هیچ فرد و گرایشی، به علت داشتن اعتقاد، نظر و برنامه‌ای، حذف نمی‌گردد. تصمیمات برای پیش برد فعالیت‌های نظری و عملی، به شکلی جمعی و شورایی و در صورت لزوم با انتخاب یک شورای هماهنگی صورت می‌پذیرد. این خود تمرین اولیه‌ای است برای منسجم گشتن فعالین کارگری در حزب طبقه‌ی کارگر.

همان طور که گفتم، جنبش کارگری ایران هم زمان با تحولات بین المللی متحول گشته است، که نشانه‌های آن را می‌توانیم به وضوح در نحوه‌ی برگزاری مراسم اول ماه مه و مطالبات رادیکالی که به صورت قطع نامه از طرف کارگران تنظیم شد، مشاهده کنیم. برای مثال در بند یازدهم قطع نامه‌ای که با امضای شورای کارگران برگزار کننده‌ی مراسم اول ماه مه (تهران - رشت - سقز - بوکان - میروان - بانه) منتشر شد، می‌خوانیم: «ما خواهان ممنوعیت اخراج‌ها و بازگشت فوری کارگران بیکار بر سر کارشان هستیم...»

این بند، موضوع جدیدی را مطرح نمی‌کند و شاید این حس را هم در خواننده به وجود آورد که کارگران بار دیگر از روی استیصال به تکرار مکررات پرداخته‌اند. اما توجه به بند نه: «ما کارگران خواهان کاهش ساعات کار برای تامین اوقات فراغت در قالب دو روز تعطیلی متوالی در هفته و احتساب ساعات نهار جزو ساعات کار هستیم. ضمن آن که کاهش ساعات کار موجب بازگشت کارگران بیکار به سر کار می‌شود»، به روشنی نشان می‌دهد که کارگران با ارائه‌ی راه حل و با پشتوانه‌ی نظری، مطالبات برحق خود را اعلام می‌کنند و این یک موضع صرفاً تدافعی در برابر یورش سرمایه داری به نیروی کار نیست. سرمایه داری در مواجهه با بحران‌های ادواری خود چه می‌کند؟ اخراج و بیکارسازی کارگران!

کارگران برای دفاع از خود در برابر این یورش اعتراض می‌کنند و کارفرما زیرکانه به گونه‌ای دلیل می‌تراشد، که گویی این خود کارگران هستند که مسبب بحران‌اند و در نتیجه، تاوان این قصور را بایستی بپردازند. کارفرما مظلوم نمایی می‌کند و می‌پرسد: «شما اگر در جایگاه من بودید، چه می‌کردید؟»

به نظر من، کارگری که در پاسخ می‌گوید: «به جای اخراج کارگران، از زمان کار کارگران در هر کارخانه بکاهید و برای پر کردن آن زمان - با حفظ حقوق کامل به کارگران شاغل - از کارگرانی که قرار است اخراج گردند، استفاده کنید»، همانند شطرنج بازی که برای دفاع در برابر حمله‌ی رقیب، به فکر حرکتی تهاجمی می‌افتد، او راه کار برون رفت از بحران را بیان می‌کند و کارفرما را وادار به این اعتراف می‌کند که: «بنابراین، تکلیف سود من چه می‌شود؟» مسلم است که کارفرما ایده‌ی کارگر را نمی‌پذیرد. سرمایه داری بدون سود چه مفهومی دارد؟ حال این کارگر است، که بایستی ایده‌ی خود را با توسل به ابزاری که در اختیار دارد - برای مثال سازمان دهی یک اعتصاب - به کارفرما تحمیل کند. به نظر من، جنبش کارگری ایران امروز از این پتانسیل برخوردار است، بررسی نظراتی که از سوی فعالین کارگری ارائه می‌شود، هم چون تشکیل کمیته‌های کارخانه، گواهی بر این ادعاست.

از طرف دیگر، مسأله‌ی سقز رویداد مهمی برای جنبش کارگری ماست. امسال یکی از مراسم‌هایی که مستقل از نهادهای دولتی در بزرگداشت اول ماه مه از طرف کارگران برگزار شد، تظاهرات کارگران در سقز بود که حکومت جمهوری اسلامی را به عکس العملی هیستریک واداشت، که سبب دستگیری هفت تن از فعالین جنبش کارگری گشت. اما رژیم در زیر فشار

کارگران ایران و نیز حامیان بین المللی آنها، مجبور به یک عقب نشینی موقت شد. و حال تلاش دارد با فرسایشی ساختن موضوع دادگاه کارگران، زمینهای مساعد برای گرفتن انتقام از جنبش کارگری را فراهم کند. برای حکومت جمهوری اسلامی، شکست در این میدان، به هیچ عنوان قابل قبول نیست؛ چرا که رژیم به خوبی می‌داند در جدال نیروی کار و سرمایه، هر امتیازی که سرمایه به نفع نیروی کار از دست می‌دهد، زوال طرف مغلوب را مسجل تر و نزدیک تر می‌گرداند. رژیم به حال نمی‌اندیشد، فردایی را پیش بینی می‌کند که کارگران با اعتماد به نفسی که از پیروزی امروز کسب می‌کنند، راسخ تر از پیش قدم در میدان مبارزه می‌گذرانند و آن روز سرنگونی او حتمی می‌گردد.

❑ «مبارزات ضد سرمایه داری» کارگران را تنها می‌توان بر بستر مطالبات کارگران تشخیص و گسترش داد. خواستهایی هم چون آزادی حق بیان، آموزش و پرورش رایگان برای عموم شهروندان، لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی، برابری کامل زن و مرد از نظر حقوق اجتماعی، و احترام به حقوق و حیثیت بشری و... جزء مطالبات دموکراتیک کارگران به شمار می‌آیند. طبقه کارگر در مبارزه برای این مطالبات، با سایر قشرهای تحت ستم در جامعه سرمایه داری هم جبهه است، و مسلماً با کاهش فشار ناشی از اختناق بر نیروی کار، قوای او در برابر سرمایه تقویت خواهد گشت. از سوی دیگر، مطالبات صنفی‌ای نیز وجود دارند، نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دست مزد و... علاوه بر مطالبات دموکراتیک و صنفی، طرح شعارهای انتقالی هم چون افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری، باز کردن دفترهای دخل و خرج کارخانه ها و بانکها، نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود، کنترل بر تولید و توزیع و غیره، طبقه کارگر را در جایگاه نیروی اجتماعی عظیمی قرار می‌دهد، که پتانسیل کسب قدرت سیاسی را داراست.

به نظر من، مبارزه برای تحقق مطالبات دموکراتیک و صنفی الزاماً به معنای شکستن چهارچوب نظام سرمایه داری نیست. به این معنی، که ما می‌توانیم یک جامعه دموکراتیک داشته باشیم که کلیه مطالبات حداقل کارگران در آن متحقق گشته باشد، اما این فقط مدینه فاضله سرمایه داری است، نه جهان شمول است و نه ابدی! نه استعمار را از بین می‌برد و نه رهایی را برای کارگران به ارمغان خواهد آورد! به قول مارکس، فقط میدان مبارزه برای رهایی است و نه خود رهایی. بورژوازی در انتهای یک سیکل، آن جا که به بحران می‌رسد، این امتیازات را پس می‌گیرد. نمی‌توان برای تمامی جوامع بشری، با انواع و اقسام شیوه های استیلائی نظام استثمار در آنها، نسخه‌ای یک سان پیچید. لازمی تامین و تداوم این حقوق برای شهروندان در جوامع سرمایه داری مدرن، تحمیل سیستمی سرکوب گر و توتالیتر بر اکثریتی است که در سرمایه داری‌های ناقص الخلقه عصر جدید، طبقات فرودست را تشکیل می‌دهند.

برای نمونه، با دقت در موضع گیری‌های اتحادیه‌ی اروپا و یا آمریکا در مقابل حکومت جمهوری اسلامی، می‌بینیم که دغدغه‌ی این دولت‌ها رعایت حقوق بشر در ایران نیست! آنها مشکلی با دیکتاتوری رژیم ندارند و تنها حکومتی فرمان بردار مد نظرشان است. به اعتقاد من، در جامعه‌ی ما، نه در رژیم سابق و نه دیکتاتوری ولایت فقیه و نه حتا با به قدرت رسیدن بورژوازی لیبرالی که امروز زیر پرچم «جنبش دمکراسی خواهی» چشم امید به دخالت امپریالیسم بسته است، برقراری دموکراسی و یا حتا دست یابی به مطالبات صنفی و دموکراتیک – بدون مبارزه برای سوسیالیسم – عملی نیست.

یکی از مطالبات دموکراتیکی که در دوره‌ی آتی به یکی از مسایل محوری مبارزه‌ی کارگران مبدل می‌گردد: حق اعتصاب است. درک «اصلاح طلبان» رژیم سرمایه داری و مماشات جوان در درون طبقه کارگر، این است که اعتصاب در «قانون کار» می‌تواند گنجانده شود به شرطی که: «آخرین راه حل کارگران باشد و لطمه‌ای از جانب آن متوجه نظام و اقتصاد کشور نشود» و یا «اعتصابات باید از گرایش‌های سیاسی به دور باشند». به سخن دیگر، آنها حتا مطالبات دموکراتیک یک جامعه بورژوازی را نیز محدود می‌کنند. از این رو، در جامعه‌ی ما تحقق مطالبات دموکراتیک و صنفی و مطالبات انتقالی که فراتر از جامعه‌ی سرمایه داری می‌رود، بهم پیوند خورده‌اند.

یکی از مطالبات محوری دیگر «ضد سرمایه داری»، اعمال کنترل کارگری است. در جامعه‌ی سرمایه داری، از آن جایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آنست، کسب تجربه‌ی کنترل کارگری تنها می‌تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند را مسدود خواهد کرد. زمانی که این تصمیم که چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه‌ای تاسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چقدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد... همه و همه بر عهده‌ی سرمایه داران و مدیران انتصابی آنها باشد، هیچ گاه کارگران تجربه‌ی عملی برای اداری امور خود را نخواهند یافت. دخالت‌های برخی از کارگران در «مدیریت»، طرح‌های «خود گردانی» و «مشارکت»، نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی‌دهد، که امر تجربه‌ی کنترل کارگری را به تعویق انداخته و آنها را به اسرای مدیران مبدل می‌کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیش برد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می‌کنند. از این روست، که کوچک ترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیات حاکم را به مخاطره می‌اندازد. تجربه‌ی اعتراضات کارگران کفش شادان پور و پوشاک جامکو و واکنش نیروهای انتظامی – که منجر به خون ریزی شد – ماهیت چنین رژیم‌هایی را به نمایش می‌گذارد.

کارگران پیش رو در تقابل با این شیوه ها، محققا خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی، در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران، کسب اطلاعات درباره‌ی دخل و خرج کارخانه، اطلاعات در امور وام گیری کارخانه ها از بانکهای داخلی و خارجی، میزان دستمزدها و حقوق مدیران، سود و زیان کارخانه، علت اخراج یا ارتقای کارگران و غیره هستند. سرمایه دارن، مدیران و کارفرمایان موظفانند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند، اما چنین نمی‌کنند. از این رو، مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازمان دهی مستقل دارد. ایجاد تشکیلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه‌ای برآید و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و به دست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع، تمام تزویرهای سرمایه داران مبنی بر ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را بر ملا کند؛ این تشکیلی چیزی به جز تشکیل مستقل کارگری نمی‌تواند باشد. مبارزه حول هر یک از مطالبات انتقالی هم مبارزه‌ای برای کسب تجربه‌ی کنترل کارگری می‌تواند باشد.

در دوره‌ی پیش، شعار «کنترل کارگری» در بسیاری از موارد توسط کارگران پیش رو طرح شد. برای نمونه، دو سال پیش کارگران کارخانه‌ی کشمیر مطالبه‌ی به دست گرفتن امور کارخانه‌ی خود را مطرح کردند. مطالباتی

نظیر «واگذاری کارخانه ها به کارگران با وام بانکی» و یا «خود کارگران می‌توانند واحدهای تولیدی را اداره کنند» بارها در دوره‌ی اخیر ارائه شده است. هم چنین در اعتراضات کارخانه‌ی نساجی بهشهر، شعار به دست گرفتن تولید و توزیع کارخانه به دست خود کارگران، در مقابل طرح فروش کارخانه توسط «خانمی کارگر»، مطرح شد. اشاعه و مبارزه حول این مطالبات، راه را برای مقابله با نظام سرمایه داری در دوره‌ی آتی نشان می‌دهد.

□ من در مبارزه با سرمایه داری، شعار «لغو کار مزدی» را فریاد می‌زنم! سرمایه داری این استعداد را دارد، که دست مرا بفشارد و بگوید: «قبول! در ازای کار تو، رفاهیات اجتماعی برایت فراهم می‌کنیم. تحقق این امر لزومی به جنجال آفرینی ندارد.» و شما بعد از این ماجرا، می‌توانید نظاره گر باشید که چگونه من با دفترچه‌ی «رفاهیات اجتماعی»، ام، در تعارضاتی‌های مصرف کارفرمایم قدم می‌زنم و اجناسی را که او تشخیص می‌دهد برای زنده ماندنم کفایت می‌کند، مصرف می‌کنم! که البته این همان جامعه‌ی ایده آل سوسیال دموکراسی است، که من با «چرخاندن لقمه به دور سر» آن را بلعیده‌ام. به جای پرداخت بیشتر از یک سوم دست مزد به عنوان مالیات می‌توان از همه‌ی دست مزد صرف نظر کرد و به جای آن امکاناتی را دریافت کرد، که قطعا کمتر از همان دست مزد سابق خواهد بود. تفاوتی نمی‌کند که مزد چگونه پرداخت می‌شود _ با پول یا کالا _ در چنین سیستمی هنوز ارزش اضافه و سود سرمایه حضور فعال دارند و کارفرمایی که هر شب رویای شیرین حداکثر اضافه ارزش را به خواب می‌بیند! آیا این رفرم نیست؟ ماهیت نظام سرمایه داری با تحقق چنین شعاری، به معنای واقعی آن، در تضادی آشتی ناپذیر است.

چنان چه منظور از شعار «لغو کار مزدی»، نابودی زمینه‌ی کار مزدی _ یعنی لغو مالکیت خصوصی _ باشد، باید در نظر گرفت که آیا کارگران حاضرند شعار لغو مالکیت خصوصی را بردارند و هم زمان برای افزایش دست مزد و دریافت دست مزد عقب افتاده مبارزه کنند؟ اما شعار «لغو کار مزدی» صرف نظر از این که شعار ملموسی نیست برای کارگرانی که ناچارند در مبارزه برای دریافت همین دست مزد آن را تکرار کنند، اصولا از سطح آگاهی فعلی کارگران آغاز نمی‌شود و قابل انتقال به سطح آگاهی سوسیالیستی نیز نمی‌باشد. به این دلیل واضح که لغو کار مزدی، محصول مبارزه‌ی کارگرانی است که ابتدا قدرت سیاسی را کسب می‌کنند و در یک روند، ریشه‌ی کار مزدی _ یعنی مالکیت خصوصی _ را می‌سوزانند. از این گذشته، چنان چه تمام حسن نیت لازم در بیان این شعار موجود باشد،

به طوری که نتوان برداشته‌های رفرمیستی از آن کرد و یا مورد بهره برداری رفرمیسم قرار بگیرد، چرا نباید شعار «لغو مالکیت خصوصی» که شعاری بسیار ملموس تر است را جایگزین کرد؟ کسب قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر، عنصر و امکان اصلی لغو مالکیت خصوصی است که نتیجه‌ی آن لغو کار مزدی خواهد بود. شعار «لغو مالکیت خصوصی»، شعار کسب قدرت سیاسی با هدف استقرار مالکیت اجتماعی است. و از این رو، این شعار بار انقلابی و بسیج کننده دارد و حالتی به جز امکان قدرت گیری طبقه‌ی کارگر به منظور لغو کار مزدی را متصور نخواهد کرد. گرایش چپ رفرمیستی، البته چون می‌خواهد نشان دهد که اصولا به قدرت حاکم کارگری اعتقاد ندارد و در نتیجه دیکتاتوری انقلابی کارگران مفهومی ندارد و اصولا طبقه‌ی کارگر قصد حکومت کردن ندارد و...، یک ضرب با شعار «لغو کار مزدی» همه‌ی مراحل را دور می‌زند که برای رسیدن به آن، عبور از همه‌ی آن مراحل ضروری است. هر جا که این شعار خود را در تئوری منعکس می‌کند، بیانی است که چپ رفرمیسم را متجلی می‌کند و آن جا که در عمل جاری می‌شود، چیزی بیش از آثارشیم نیست.

به نظر من، مارکس «لغو کار مزدی» را در جملگی معروف «هر کس به اندازه‌ی توانش، هر کس به اندازه‌ی نیازش» به خوبی توضیح می‌دهد؛ که بر این اساس، «لغو کار مزدی» ای که مد نظر ماست، نه به عنوان یک مطالبه از نظام سرمایه داری، که دستورالعمل ساخت جامعه‌ی سوسیالیستی در فرای انقلاب و پس از به قدرت رسیدن طبقه‌ی کارگر است. کارگران مبارزه با سیستم سرمایه داری را نه با «لغو کار مزدی»، که با طرح «افزایش دست مزد» آغاز می‌کنند.

حال از کسی که چنین شعاری را در شرایط سلطه‌ی نظام سرمایه داری، محوریت مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر اعلام می‌کند، باید پرسید که در صورت رویارویی با چنین پیشنهادی از جبهه‌ی مقابل چه می‌کند؟ پارچه‌ی سفید بالا می‌برد یا به مبارزه تا فراهم آمدن زمینه‌ی لازم برای تحقق این شعار _ که همان سرنگونی نظام سرمایه داری است _ ادامه می‌دهد و اگر راه دوم را برمی‌گزیند، چرا از همان ابتدا بر روی پرچم خویش شعار «کسب قدرت سیاسی» را نمی‌نویسد؟

□ با توجه به سطح آگاهی فعلی کارگران، دیگر لزومی برای تاکید بر ضرورت متشکل گشتن طبقه‌ی کارگر وجود ندارد، اما تعیین ویژگی‌های تشکیلاتی که ابزار این ضرورت است، از اهمیتی حیاتی برخوردار می‌باشد. نخستین ویژگی از نظر من، بحث «استقلال» است. آیا این تشکیلات از بالا توسط نظام سرمایه داری بر کارگران تحمیل می‌گردد، یا به دست خود آن‌ها ساخته می‌شود.

تشکیلات، ابزار سازمان دهی کارگران است. این کاربرد برای سیستم بهره کشی کاملا روشن است و به همین دلیل، ایده آل سرمایه داری عدم وجود تشکیلات کارگری است. اما در صورت قادر نبودن به تحمیل چنین شرایطی بر طبقه‌ی کارگر، آستین بالا می‌زند تا با به کار بستن یک تاکتیک بازدارنده، تشکیلاتی را بسازد که تامین کننده و ضامن بقای منافع‌اش باشد. نهادهای وابسته به رژیم هم چون «خانمی کارگر» که امروز کاملا مفتضح گشته‌اند، از این دست تشکیلات‌اند. هم چنین تشکیلهایی که قرار است در آینده‌ای نزدیک زیر نظر ILO توسط جمهوری اسلامی ساخته شوند و اگر چه در میان کارگران پیش رو توهمی نسبت به این سازمان‌ها وجود ندارد، اما طبقه‌ی کارگر در معنای عام ممکن است به آن‌ها تمایل نشان دهد. ما شاهدیم، که مدت‌هاست کارگران بر ضرورت تشکل مستقل خود



پافشاری می‌کنند. تشکلی که مستقل از دولت و احزاب و با حضور گرایش‌های موجود در میان فعالین کارگری، در بر گیرنده تمامی کارگران باشد. در واقع این تشکیلات، نهاد دموکراتیکی است که کارگران با حق رای در آن شرکت می‌کنند و انواع گرایش‌ها را رادیکال گرفته تا راست‌ترین آن‌ها در آن حضور دارند. با وجود این ویژگی‌ها، چنین تشکلی چه مطالباتی را می‌تواند پیگیری کند؟ صنفی یا سیاسی؟ هر دو یا هیچ کدام؟

حال با توجه به این واقعیات از یک سو، و تجارب جنبش دویست ساله کارگری از سوی دیگر، که در ایران مطالبات صنفی و سیاسی طبقه کارگر را در هم گره خورده می‌داند، من تشکیلات دیگری را معرفی می‌کنم: حزب پیش‌تاز انقلابی!

حزب پیش‌تاز انقلابی، حزب سیاسی طبقه کارگر است که با ترکیبی از کارگران پیش‌رو و روشن‌فکران فعال در زمینه مسایل کارگری ساخته می‌شود. این حزب که در شرایط خفقان، مخفی است، مسلح به تئوری‌های مارکسیستی و تجارب دویست ساله جنبش کارگری بوده و در ارتباطی ارگانیک با طبقه کارگر عام قرار دارد. و بنا بر همین خصلت، در برابر نفوذ عقاید فرمیستی ایمن است. حزب پیش‌تاز انقلابی، دارای برنامه‌ی انقلابی برای کسب قدرت سیاسی است، که برای مداخله مستقیم در مبارزات روزمره طبقه کارگر و ارتقای سطح آگاهی آن، شبکه‌ی ارتباطی گسترده‌ای را در بخش‌های مختلف کارگری به وجود می‌آورد. این حزب با کمیته‌های کارخانجات و محافل کارگری مرتبط است و در تشکلات مستقل کارگری حضور فعال دارد، تا از این طریق به مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر هر چه بیشتر دامن زند.

نکته‌ی دیگر در مورد حزب پیش‌تاز انقلابی این است، که اگر چه حزب با آمادگی و تشخیص پیش‌روان کمونیست شکل می‌گیرد و موجودیت تشکلی مستقل کارگری پیش‌نیاز آن نمی‌باشد، اما با حضور این تشکلی‌ها در مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری خود قدرت مندتر عمل می‌کند و به همین علت در تداوم استقلال آن‌ها می‌کوشد.

در برخورد به این موضوع حیاتی، انحرافی نیز وجود دارد. برخی از فعالان کارگری وجه تمایز بین «کارگر» و «روشن‌فکر» را برجسته می‌کنند، در صورتی که برنامه و عقایدی که کارگران و روشن‌فکران با خود حمل می‌کنند، حائز اهمیت و کلیدی است. در میان طبقه کارگر، نه تنها عقاید خرده بورژوازی، که حتا ایدئولوژی بورژوازی می‌تواند به سادگی رخنه کند؛ زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه طبقاتی، ایدئولوژی هیات حاکم است. بورژوازی از طرق مختلف تاثیرات نظری خود را بر کل جامعه می‌گذارد. به همین ترتیب، در درون یک حزب کارگری، تفکیک میان رادیکالیسم خرده بورژوازی و جنبش سیاسی طبقه کارگر را نمی‌توان صرفاً در شکل ظاهری آنان نشان داد.

رادیکالیسم خرده بورژوازی بسیاری از اصلاحات پیشنهادی نمایندگان طبقه کارگر را برای بهبود وضعیت وخیم اجتماعی می‌پذیرد و در بسیاری از مواقع، پیگیرتر از کارگران کمونیست به مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری دست می‌زند. آن چه رادیکالیسم خرده بورژوازی را از جنبش سیاسی طبقه کارگر متمایز می‌کند، هدف‌های تاریخی این دو نیروی اجتماعی است. فقط کارگران کمونیست خواهان سلب مالکیت سرمایه‌داری و وسایل تولید هستند. صرفاً در برنامه‌ی طبقه کارگر، محو طبقات، دولت و کلیه وجوه استثمار انسان‌ها به دست انسان‌ها، جای دارد. کارگران کمونیست برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار جامعه‌ی سوسیالیستی و تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا و یا دموکراسی کارگری، مبارزه‌ی پیگیر می‌کنند. اما خرده بورژوازی رادیکال چنین برنامه‌ای را نمی‌پذیرد، اختلاف نیز بر سر همین مساله است. مبارزه‌ی قاطع کارگران کمونیست بر محور برنامه‌ی انقلابی، آنان را از

عقاید رادیکالیسم خرده بورژوازی سایر کارگران جدا می‌کند. کارگران آگاه باید درک کنند، که آن چه انقلاب کارگری (سوسیالیستی) را از سایر انقلاب‌ها متمایز می‌کند، اینست که انقلاب کارگری بر خلاف سایر انقلاب‌ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است.

انقلاب کارگری یک شورش خود انگیخته‌ی توده‌ها و یا یک قیام خود به خودی مردم نیست، که یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه اشکال استثمار انسان‌هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی‌عدالتی و فلاکت نیست، که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه وسایل تولید و رهایی کلیه انسان‌ها از ستم کثی تحت جامعه‌ی طبقاتی است. سرمایه‌داری پیش شرط‌های عینی انقلابی را فراهم می‌آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط‌های ذهنی - یعنی آگاهی سوسیالیستی - نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین، بر خلاف سایر انگیزه‌های جوامع ماقبل سرمایه‌داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه‌دار و شورش‌ها و طغیان‌های کارگری، پدیده‌هایی هستند که در درون جامعه‌ی سرمایه‌داری به وقوع می‌پیوندند؛ اما صرفاً با عصیان و خشم توده‌ای نمی‌توان نظام سرمایه‌داری را از میان برداشت. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری انقلابی است. دانش سوسیالیستی، که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه‌داری است. بدون تئوری انقلابی و درک جامعه‌ی سرمایه‌داری، جایگزین کردن آن غیر ممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، بر اساس جنبش‌های خود انگیخته‌ی کارگری که تحت تاثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشته است، به وقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی (سندیکالیستی) و یا احزاب توده‌ای کارگری تحت تاثیر همین ایدئولوژی‌ها قرار دارند. مارکس متکی بر این استدلال می‌گوید، که این قبیل سوسیالیسم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود. به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی - که ایدئولوژی هیات حاکم است - رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه‌ی برنامه‌ی کمونیستی، به طور خود به خودی و یا صرفاً از طریق فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری به پرولتاریا منتقل نمی‌شود. باید یک پیش‌رو کارگری آگاه که مظهر عالی‌ترین درجه‌ی آگاهی و تجربه‌ی طبقاتی است، قادر به دست‌یابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازمان دهی پیش‌رو کارگری ضروری است؛ و برای سازمان دهی پیش‌رو کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی، حزب پیش‌تاز انقلابی است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنوشتی کل نظام سرمایه‌داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

۱۴ آبان ۱۳۸۳

roza_javaan@fastmail.fm